



سخرنی علی قرآن ناطق
حاج حسین خوش لہجہ

علی قرآن ناطق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اعوذ بالله من الشیطان اللعین الرَّجِيمِ

العبد المؤید الرسول المکرم ابوالقاسم محمد

السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیکم ورحمة

الله وبرکاته

هر چیزی را باید مطابق آن موقعیت رویش حرف زد.
الان ما آمدم اینجا در بیت آقای دکتر، یک مزاحمتی
فراهم کردیم. دیگر حالا هر چه است؛ اما او به یک
امیدی ما را دعوت کرده. امیدوارم که خدا یک بیانی به

من بدهد که ایشان به آن خیال معنویتش برسد. ما توان نداریم که ایشان را قانع کنیم. البته زحمت کشیده‌اند، در هر ابعادی با ذوق و شوق این کار را کرده‌اند. خدایا تو پاداش بده که این نوار مطابق خواست تو و خواست ولایت و دل خوشی ایشان باشد. (صلوات)

یک چیزهایی است که ما توجه نداریم؛ اما کسانی که یک بعدی دارند، آن وقت آن خیالی که خدا به آنها داده، وقتی آن خیال را در اختیار امر بگذارد، [درست است] آن خیال از آن که، در بعضی‌ها یک خیال دارند یک عناد، آنها می‌خواهند ما مطابق عناد و خیالشان حرف بزنیم. وای به حال آنها. وقتی که خیلی فکر و اندیشه داشته باشی، آنها پشت به ولایت کرده‌اند؛ یعنی یک عناد

دارند، یک خیال. روی آن می خواهد، همه اش خودش دور می زند و کسان دیگر هم دور بزنند، آن باطل است. اما اگر کسی خودش را گذاشت در اختیار ولایت، من عقیده ام این است، خدا یک خلقتی را می گذارد در اختیارش؛ یعنی یک خلقتی را می گذارد در اختیارش، این خلقت در اختیار امام است؛ یعنی الان حجة بن الحسن، آقا امام زمان. (صلوات)

اختیار یک خلقت را در اختیار این مؤمن نمی گذارد؛ اما یک بعدی به او می دهد که یک خلقتی را می بیند. آن خلقتی که آن مؤمن می بیند، زمان ندارد. من دلم می خواهد رفقا که مهندسند، دکتریند یا اینکه کسب سواد کرده اند توجه کنند، کسب فیض ولایت هم کنند. آن دو

بال است حرکت می کنی؛ تا حتی واللہ در آسمانها. بدانید آن مؤمن جووری می شود که زمانی را با آن دو چشم ولایتش می بیند. آن دو چشم ولایت وصل است به قلب آن مؤمن. چون که خدای تبارک و تعالی وقتی شیطان گفت: من بروم در قلب مؤمن، گفت: گم شو، آنجا جای خودم است. عزیز من، تو اگر کاملاً امر را اطاعت کردی، وصل به قلبت می شوی، قلب تو وصل به خدا می شود، خدا وصل به علی بن ابی طالب است، علی بن ابوطالب وصل به خداست. آن وقت قرآن می شود، کلام خدا. من یک جای دیگر هم گفتم، قرآن آمده تایید کند انبیاء را. چه چیز انبیاء را تایید کند؟ ولایت انبیاء را تایید کند. قرآن آمده زمانها را تایید کند. ببین چه جور می گوید

زمان نوح اینجور شد، زمان عاد اینجور شد، زمان قوم لوط اینجور شد، تمام اینها را، زمان را قرآن آشکار می‌کند، آن مردم را آشکار می‌کند، فعلشان را آشکار می‌کند، عذابشان را هم آشکار می‌کند. عزیزان من، ما به قرآن خیلی بی‌توجهیم. بیایید ما به قرآن توجه کنیم.

حالا این قرآن با عظمت، چه کسی توان دارد بگوید من مانند کلام خدا هستم؟ مگر توانی در تمام خلقت هست؟ اما حالا هست، امیرالمؤمنین می‌گوید: «انا قرآن الناطق». علی (علیه السلام) این حرف را می‌زند. هیچ کس، هیچ کس، هیچ نبی‌ای این حرف را نزنده، فقط علی (علیه السلام) زده. چرا؟ صحیح گفته است. اینقدر خدا عظمت به ولایت داده، اینقدر به ولایت عظمت

داده، خدا می فرماید: در تمام خلقت مقصد من علی است. مقصد من وجود مبارک امام زمان است. حالا وقتی گفت: «انا قرآن الناطق»، پیغمبر فرمود: دو چیز بزرگ می گذارم، یکی قرآن است، یکی عترت است. دارد هشدار می دهد، می گوید: عزیز من، من عترتم؛ اما من قرآن هم هستم. واللّه، خیلی این حرفها کیف دارد. اگر شما یک اندازه ای فکر دنیا را کنار بریزی، آن هم با کمک خدا، این حرفها خیلی کیف دارد. چرا؟ علی خیلی صحیح می فرماید. من حرفم در ظاهر جسارت است، اما در باطن حقیقت دارد. خدا کلامش را فدای ولایت کرده. آیا تعجب نمی کنید؟ آیا نمی فهمید؟ آیا فکر نمی کنید، یا فکرت هیچانی است؟ چرا؟ نمی گوید اگر کلام من را،

قرآن را قبول نداشته باشی، به رو در جهنم می اندازمت، می گوید اگر علی را قبول نداشته باشی، به رو در جهنم می اندازمت. خدا کلامش را هم فدای ولایت می کند. عزیز من، اگر تو هم باید ولایت کامل باشد، باید جانت را فدای ولایت کنی. مگر ولایت یک چیزی است که ما بتوانیم حقیقت ولایت را بفهمیم؟ اینقدر که ما از این حرفها خوشمان بیاید، اهل نجاتیم. من در یک جایی گفتم، مگر زهرا کم کسی است؟ زهرا عصاره تمام خلقت است. می گوید: یا محمد، (صلوات) اگر زهرا نبود، تو را هم خلق نمی کردم. یک نجوایی می کند، اگر علی نبود تو را خلق نمی کردم، این یک نجوایی است. اما حقیقت قرآن، ولایت است. مگر آنها این همه قرآن نمی خوانند؟

پشت به حقیقت کردند. چرا اهل جهنمند؟ دو مرتبه تکرار کنم؛ در تمام این خلقتی که خدا دارد، اصلاً واللّه به خود خدا مانند زهرا نیست. چه کسی این است که در حدیث کساء [خدا گفته]؟ زهرا بوده. یعنی یک الگویی خدا در تمام این خلقت معلوم کرد، یعنی این پنج تن را در آن حدیث کساء معلوم کرد. حالا می‌گویید: به عزت و جلالم، تمام خلقت را به واسطه شما خلق کردم؛ پس زهرا یک خلقت است. حالا یک خلقت خودش را فدای علی می‌کند. نه فدای جسم علی، فدای حقیقت علی. حقیقت ولایت، حقیقت خداست. حقیقت ولایت، حقیقت قرآن است. حقیقت ولایت، حقیقت تمام کون و مکان است. عزیز من، به حقیقت ولایت توجه کنید. حالا

چرا؟ اگر که تو بخواهی به آن پیوندی، باید جانت را فدای ولایت کنی. اگر تو جانت را فدای ولایت کردی، با زهرا مشترکی. اگر جانت را فدای ولایت کردی با آقا امام حسین مشترکی. اگر جانت را فدای ولایت کردی با تمام شهدا مشترکی. اگر ولایت در قلب تو نباشد، مگر ممکن است؟ عزیزان من، اگر نباشد، والله این حرفها را نمی فهمیم. بیایید التماس کنیم به خدا، خدایا، این ولایت ما را یک قدری تجلی بده، رشد بده تا ما این حرفها را بفهمیم. (صلوات)

ما هنوز غربت خودمان را توجه نکردیم. گفتم به شما، نمی خواهم افشاء کنم، کسی هست که توجه کند. الحمدلله شکر رب العالمین شما دارید توجه را می شنوید،

باید شکرانه کنیم. ما الان در تمام دنیا ایران است، در تمام ایران قم است. ما نمی توانیم در مسلمانها، اینها که علی می گویند، اینها که مکه می روند، اینها که منا می روند، اینها که زیارت امام حسین می روند، اینها که کربلا می روند، عزیز من، ما در وسط اینها نمی توانیم دینمان را حفظ کنیم. واللّٰه، ما در میان اینها نمی توانیم ناموسمان را مانند زهرا کنیم. در بین اینها نمی توانیم آن حقیقت اسلام را، حقیقت دین را رفتار کنیم. همین ها ملامت می کنند، همین ها به تو افترا می زنند. واللّٰه، اگر ما در انگلستان بودیم، در آمریکا بودیم می توانستیم [حفظ] کنیم. وای از این مسلمانها! وای از این مسلمانها که به خودشان نمره می دهند! آتش گرفتیم. این را

می توانی بکنی؟ می توانی الان تلویزیون را از خانه ات بیرون کنی؟ می توانی رادیو را از خانه ات بیرون کنی؟ می توانی به زنت بگویی رو بگیرد؟ می توانی به زنت بگویی در خیابان ها نرود؟ می توانی به زنت بگویی این [جا] نرود؟ می توانی یا نه؟ می توانی به زنت بگویی این دانشگاه که فساد است نرود، یک جایی برود که درس قرآن بگویند؟ نه! پس در تمام اینکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گویند مثل اینکه خار در چشمم است، مثل اینکه استخوان در گلویم است، این است که من امروز به شما افشاء کردم. علی در مسلمانها غریب است. علی در مکه بروها و حج بروها و نماز شب خوانها و الغوث کشها و عمره روها غریب است. مؤمن هم امروز

میان مسلمان ها غریب است. آیا توجه می کنید یا نه؟ اگر توجه کردید صلوات بفرستید.

ما توجه نداریم که خدای تبارک و تعالی، چقدر ما را می خواهد. امروز روی مناسبتی که از شهر بیرون آمدیم، در منزل دوست عزیز خودمان قرار گرفتیم، از شهر بیرونیم، آمدیم در نباتات، آمدیم در اشیاء، من از اشیاء هم برایتان صحبت کنم که روی مناسبت اینجا باشد. الان اشیاء، تمام اشیاء در اختیار مؤمن است. خدا امر کرده در اختیار مؤمن باش. خدا امر کرده ای اشیاء من، تولیدتان را در اختیار مؤمن بگذارید. الان بین سیب ها را گذاشته، موز گذاشته، خیار گذاشته، اینها را گذاشته. حالا یک درخت مثلاً گردو، بین این گردو را در تمام این

اشیاء، خدمت همه اشیاء نگذاشته؛ این منحصر به دوستان است، منحصر به بشر است. از آنجا می گوید، تکلیف شما را هم معلوم می کند. می گوید ای مؤمن، اینها که من در اختیار شما گذاشتم، کفار از قبَل شما می خورد. اما بدانید من آنجا به غیر زقوم چیز دیگر به اینها نمی دهم. چرا؟ [چون] علیّ من را دوست ندارند، زهرای من را دوست ندارند. اینها را که من حاکم کردم، حاکمیتشان را قبول ندارند. حالا وقتی شما حساب می کنی، ببین اول یک پوست تلخ روی این درخت گردو گذاشته. این هنوز چیز نکرده، حیوان به این نوک نزده، آن پوست تلخ این مغز دارد آب می خورد. حالا یک پوست دیگر روی این مغز قرار داده، حالا آن مغز وقتی

که رسید اطلاعیه نازل می‌کند، این پوست رویی می‌افتد، حالا این گردو را شما می‌آبی می‌شکنی و مغزش را درمی‌آوری. این یک. دو، مثلاً این گندم را، هر اشیائی این را نمی‌گذارد. من دیدم، این وقتی که، این گندم یک قدری رشد می‌کند، مغزش مثل یک چیز خیلی لطیف می‌ماند. اگر باشد این حیوانها که نوک دارند این را از بین می‌برند.

حالا خدای تبارک و تعالی یک رشد به این می‌دهد، از این یک گاسیه‌هایی درمی‌آید. این گاسیه‌ها را من برداشتم دیدم، آدمی که تفکر دارد، هر چیزی برایش تفکر دارد. یک بوته گندم تفکر است، یک گردو تفکر است، یک درخت تفکر است، آب تفکر است. آنچه را که

در این خلقت است تفکر است. اصلاً اشیاء تفکر است. حالا وقتی فکرش را می‌کنی، این برداشته یک گاسیه‌هایی درمی‌آید به این گندم آسیب نرسد. این قوت شما می‌شود. الان رفتید چه نان‌های خوبی گرفتید آوردید. اگر به اینها آسیب برساند، که نمی‌شود. حالا این به اصطلاح اسمش این است که رعیتها می‌گویند: کفن. اما این کفن را، یوسف آنجا افشا کرد که به عزیز مصر گفت: بگذار در کفن. این اگر ده سال باشد، عیب نمی‌کند؛ یعنی این حفظش می‌کند. حالا ببین گندم را چطور حفظ کرده برای تو. اما حالا که این کار را کرد، یک حرف زده. حالا گفت: من اینها را حفظ کردم، در نظر تو گذاشتم. اول شکر من را کن. شکر من، «کلوا من

الطیبات و اعملوا صالحا». حالا اینها را بخور، نان هم بخور، گردو هم بخور. اینها را که من حفظ کردم برای تو حفظ کردم. اما عزیز من، تو هم ولایت را حفظ کن. هر شاخه ای نپر. من حفظ کردم وجود نعمت تو را، «کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا». عمل صالح به جا بیاور.

اگر روایتش را آقایان دانشمند، کوچک و بزرگتان تمامتان دانشمندید، واللّٰه من وقتی نظر می کنم، به کوچک و بزرگتان نظر دارم. می بینم کوچک شما الان مثل اینکه می گوید ریسمان حبل المتین، یعنی یک ریسمانی است، واللّٰه، من آن ریسمان را دیده ام. آن حبل المتین یک ریسمانی است از آسمان نازل می شود. زمان قدیم، حاکم، آن نخ بود؛ یعنی حاکمیت می کرده

زمان قدیم. شما دلم می‌خواهد رجوع به قرآن کنید. وقتی رجوع به قرآن می‌کنی خیالت را همه را بریز کنار. آن قرآن، وقتی [خیالت را] کنار ریختی، یک تجلی دارد. عزیز من، تا مهر دنیا داری آن تجلی نمی‌شود. تجلی، ممکن است آن شخص سواد نداشته باشد، از «علم یقذفه الله فی قلب من یشاء» داشته باشد آن تجلی به او می‌گویند. تو سواد داری، قرآن می‌خوانی، تجلی نداری. اگر تجلی داری ببین آنجا هم به او می‌گویی: «رب ارجعونی، اعمل صالحاً». آنجا در قیامت می‌گویی: من را برگردان. «رب ارجعونی»؛ ما عمل صالح کنیم. عمل صالح همان «کلوا من الطیبات، واعملوا صالحاً». ببین روایت گذاشتم رویش که باور کنید سواددارها، اهل علم،

دانش، دکتر باور کنید. وقتی روایت روی روایت است، این یک حکمی برای شما می شود. حکمتان زیاد می شود، باید باور کنید، به آن عمل کنید. «رب ارجعونی اعمل صالحا»، ما را برگردان، می گوید: خب دیگر نمی خواهد برگردی. چرا؟ این گیر است. گیرش این است که عمل به ولایت نکرده. عمل به ولایت [موجب می شود] آنچه که اعمال است از تو قبول شود. با عمل به ولایت کمک به مؤمن قبول می شود. با عمل ولایت انفاق قبول می شود. با عمل به ولایت مکه قبول می شود، با عمل به ولایت حج قبول می شود. با عمل به ولایت عمره قبول می شود. با عمل به ولایت دوستی مؤمن قبول می شود. با عمل به ولایت، در خدمت

[کردن] به زن و بچه‌ات می‌گوید شارب‌ت عرق کند، جزء شهادایی. تمام اعمال در این عالم عمل به ولایت قبولش می‌کند. چون که من بگویم به شما، جداً می‌گویم امروز، ولایت به شما جزا می‌دهد، نه خدا. دوباره تکرار می‌کنم، جواب‌گوش هم هستم هر کس می‌خواهد بپرسد، اگر قبول کردید چه چیز را می‌پرسید؟ اگر قبول نکردید باید بخواهی پرسشی اشکال ندارد. من در این نوار هم می‌گویم، سوال اشکال ندارد. اما من که ناراحت می‌شوم، یک حرفی را یک سال پیش از این، دو سال پیش از این پنج دفعه زدم، می‌آید سوال می‌کند. من یک دفعه کالبدم ناراحت می‌شود. می‌گویم: تو چرا این را هضم نکردی؟ چرا این را هضم نکردی، دوباره

می‌آیی سوال می‌کنی؟ آخر سوال سوال که فایده ندارد که، اما سوال در عالم صحیح است. آن زن آمده یک سوال کرده از پیغمبر، اهل بهشت است. باید سوال کنی؛ اما سوال تکراری نباشد. امروز من گفتم، فردا گفتم، پس فردا گفتم، به تو نچسبید بیا سوال کن. من در اختیار شما هستم، من در اختیار سوال هستم. واللہ، من در اختیار شما هستم. اما ببین من را اذیت نکنید. این که من دو دفعه، سه دفعه گفتم چرا می‌آیید سوال می‌کنید؟ این باید خودت در این کار کرده باشی. کار نکردن تو من را ناراحت می‌کند، نه سوال تو. من دلم می‌خواهد کار کرده باشی. حالا اگر یک ذره چیز شدی، از یکی دیگر بپرس. فوری نیا از من بپرس. در این جلسه الان چند تا

هستیم، درست است؟ آن یکی هم بوده، بگو من این را اینجوری کردم، برو از او بپرس، نیا من را آتش بزن. من پنج دفعه این را گفتم، دو سال است گفتم، ابراهیم را من چه جور قضایایش را گفتم. حالا یارو می‌آید [می‌گوید:] ابراهیم اینجوری است، کجایش اینجوری است. اینجایش اینجوری است. (صلوات)

حالا قربانتان بروم، باز دوباره تکرار می‌کنم، تمام اشیاء را، خدا در اختیار شما گذاشته. علم اشیاء را هم به شما داده. تو از اشیاء مقدمی. تو را حاکم اشیاء کرده. اشیاء را در اختیار تو گذاشته. دوباره تکرار می‌کنم این موزها و این بساط را در اختیار تو گذاشته. اشیاء رو سفید است. امر خدا را اطاعت کرده، در اختیار تو گذاشته. تو رویت

چه جور است؟ تو که اشیاء را می خوری تو روسفیدی یا روسیاه؟ تو خیانت به اشیاء می کنی. تو خیانت به تولید اشیاء می کنی. چرا می کنی؟ فردای قیامت جواب اشیاء را نمی توانی بدهی. جواب اشیاء این است که شکرانه اشیاء را کنی. تو اگر یک درختی را آب به آن ندهی، فردای قیامت از تو بازخواست می کنند. می گوید من تشنگی مردم به من ندادی. من می خواستم تولیدم را در اختیار اینها بگذارم، اینها جلوی تولید من را گرفت. خیلی کارها توام به هم است، ما توجه نداریم. من به شما گفتم، یک دوستی داشتیم دو تا درخت داشت. یک روز دیدم اینها را آب نداد، البته آب کم بود و اینها، یک ذره بی اعتنایی کرد. گفتم: عزیز من، آب به اینها بده. این

اشیاء، شجره است و بچه‌هایت [را حفظ می‌کند]. به حضرت عباس، به دو تا بچه‌اش صدمه خورد. یکی پایش دررفت، یکی هم نمی‌دانم انگشتش اینجوری شد. برای چه؟ باز هم به داد رسید. باز هم به آن آب داد، اینها سبز شدند. اگر نه بدتر می‌شد. خدا حمایت از اشیاء می‌کند. حالا ببین من چه دارم می‌گویم در این نوار، خدا حمایت از اشیاء می‌کند، اشیاء می‌خواهد سالم باشی، اینها را در خدمت تو بگذارد. تو چه هستی؟ هان؟ تو چرا اینقدر نتری؟! جمع و جور کن خودت را. خدا همه اینها را گذاشته در اختیار تو، توقع از تو دارد. «کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا». عمل صالح کن، عمل به ولایت. عمل به ولایت چیست؟ امر ولایت را اطاعت کنی.

نه حرف ولایت را بزنی. حرف ولایت زدن یک حرفی است، عمل به ولایت یک حرفی است. عزیز من، مگر من جلوتر به شما نگفتم؟ چه گفتیم؟ هان؟ یادت رفت؟ عقل را گفتم. (صلوات)

اصلاً عقل که خدا به تو داد، از تو توقع دارد. یعنی این عقل که به تو داد، عقل را به صاحب عقل برگردانی. عقل را نمو بدهی، عقل را تشویق کنی. چرا می گوید: فلانی این کار را کرده؟ می گوید: عقل نداشته. چرا دیوانه را خدا از او توقع ندارد؟ عقل ندارد. عقلی که به تو داده، باید چه کار کنی؟ امر را اطاعت کنی. حالا وقتی امر را اطاعت کردی، خدا می گوید: من در قلب مؤمنم. درست است؟ این حالا به آن اتصال می شود. پس هر کسی توام

به هر چیزی است. تو اگر توام به امری، امر توام به او است. اگر تو توام به عقلی، عقل توام به ولایت است. اگر توام به امری، امر تولیدش به چیست؟ به خواست ولایت است. تمام اینها توام به هم هستند. عزیز من، خودت را از اینها جدا نکن. چرا بشر جدا می شود؟ موقعی که گناه کند. چرا بشر جدا می شود؟ آن موقع که گناه کند. پس شما تا توان داری باید گناه نکنی. خدا رحمت کند حاج شیخ عباس را، الان زمان ریش شده. آن زمان نبود، این ریش را می تراشیدند. می گفت: جوان عزیز، حالا که تراشیدی، تراشیدی. اما آمدی بیرون، سلمانی توبه کن. آن گناه جدایت نکند. آن گناه گردن گیرت نشود. آن گناه [نکردن] باعث ترقی ولایتت شود. پس ما باید چه کار

کنیم؟ سعی کنیم گناه نکنیم. بابا تو می توانی ذکر خدا را بگویی، می روی در یک خیال دیگر. یک وقت می بینی، من دیدیم می گویم، من بعضی وقت ها روحم از...

این خیال ها یک قدری خطرناک است. چون که خدا می فرماید که وقتی من را فراموش کردی، من زندگی تو را در مضیقه و مشیه قرار می دهم. پس بدانید این حرف خیلی صحیح است. ما چه می شود خدا را فراموش می کنیم؟ ما امر خدا را فراموش می کنیم. وقتی شما امر خدا را فراموش کردی، این خیال، امر فراموش کردن، تجلی دل به تجلی خیال تو وصل می شود. دل شیطان است. خدا هم می فرماید که من را فراموش کردی؛ یعنی ولایت را فراموش کردی. خدا امرش است، امرش ولایت

است. امرش وجود مبارک امام زمان است. امرش وجود مبارک علی بن ابوطالب است. پس ما باید امر خدا، یعنی ولایت را فراموش نکنیم، دائم با آن نجوا کنیم. نجوای با ولایت بعضی وقتها ذکر است. آن ذکرى که تو می‌گویی خیلی مهم است، حقیقت دارد. اما حقیقتش آن یقین است. حقیقت ذکر یقین است. این همه ذکر که می‌گویی، یک دفعه امیرالمؤمنین می‌گوید: «انا ذکرالله»؛ یعنی تو ذکر می‌گویی باید با حقیقت بگویی، نه لقلقه لسان. لقلقه لسان این است که می‌گوید: من یک ختم قرآن کردم. یک ختم قرآن ثواب می‌خواهد. یا می‌گوید من چقدر صلوات فرستادم. این ثواب می‌خواهد. آیا ذکر به تو ثواب می‌دهد؟ نه.

سلیمان آمد با آن قالیچه‌ای که داشت، روی سر مردم می‌رفت، می‌پرید. یک دهقانی بود گفت: خدایا این از عدالت توست؟ این بنده توست، من هم بنده توام. دستانش را اینجوری کرد. تاول زده بود. سلیمان متوجه شد آمد پایین. گفت: ای دهقان، یک «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» بگویی، از حشمت من بالاتر است. حالا شما به چه دلیل می‌گویید از حشمت بالاتر است یا کمتر است؟ حشمت نابود می‌شود، اما آن ذکر می‌ماند. «سبحان الله»، منزّه است خدا از هر عیبی. «الحمد لله»، الحمد لله که من موفق شدم این ذکر را بگویم. یعنی من موفق شدم عظمت خدا را تشخیص بدهم. عظمت خدا را از هر عظمتی بالاتر حساب کردم.

حالا من سر فرود بردم در مقابل امر خدا. ذکر یعنی این. چرا این همه ذکر می گویند و ذکرهایشان باطل است؟ ذکر حقیقی را قبول ندارند. این ذکر حقیقی را قبول ندارند. ذکر می گویند یک چیزی بهشان بدهد. ذکر حقیقی ولایت است؛ «انا ذکرالله» خود امیرالمؤمنین می گوید: «انا ذکرالله»، منم ذکر خدا. باز این هم یک مبنایی دارد. حالا ما ذکر نگوییم؟ چرا. تو ذکر بگو. «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله» بگو، صلوات بفرست، «لا اله الا الله» بگو. من شاید روز که می شود، نزدیک هزار و خرده ای، هزار و پانصد، نزدیک دو هزار تا ذکر می گویم. اما حالا که این ذکرها را می گویم به وجود امیرالمؤمنین تمام اینها را هدیه می کنم. تمام اینها را هدیه می کنم یا

به روح حضرت زهرا یا دوازده امام، یا مؤمن یا مؤمنه، شهدای کربلا، شهدای احد، زینب کبری، ام کلثوم تا حتی حضرت معصومه. تمام اینها را انفاق می‌کنم. حالا یک دفعه چه تقاضایی می‌کنم؟ ببین ذکر اگر اینجوری گفתי، ذکر است. حالا می‌گویم خدا، تو را به حق امام زمان قسمت می‌دهم، من را عارف قرار بده که اینها برای اینها یک چیزی باشد. من که رد کردم. من که برای خودم نگفتم، برای اینها گفتم. پس تو حالا تقاضا می‌کنم من را عارف قرار بده که خیلی چیز گیر اینها بیاید. یعنی عارف این است، این که من الان مثلاً به شما می‌دهم، تقریباً این مثلاً موز است، اما می‌گویم من را عارف قرار بده، این موز، برایش شمش طلا بشود. حالا

هم که دارم به این قانع نیستم که. حالا هم می گویم من را عارف قرار بده. آقا جان من، عزیزجان من، این عارف بودن خیلی مهم است. ما خیلی خلاصه این حرفها را یک قدری در آن کار نکردیم. این آقا امام رضا می فرماید: هر کسی من را زیارت کند، ثوابش معلوم است، چند هزار حج چند هزار عمره است. می گوید: هر کس خواهرم را زیارت کند همین قدر ثواب دارد، اما می گوید: عارف در حق ما باشی. عزیز من، عارف بودن به تو جزا می دهد. ببین من چه می گویم، عارف بودن به تو جزا می دهد، نه ذکر. عارف بودن؛ یعنی ما عارف به حق محمد و آل محمد باشیم. (صلوات)

آن عارف بودن ذکر را تایید می کند. تایید نمی شود مگر

به محبت وجود مبارک علی بن ابوطالب، هیچ ذکری تایید نمی‌شود. او باید تایید کند. تاییدی او قبولی ذکر است. تاییدی او قبولی اعمال است. قبولی او، تایید می‌شود. یعنی شما علی بن ابوطالب را به وصی رسول الله قبول داشته باشی، او را امام واجب اطاعة بدانی. بعد از رسول الله هیچ کسی کاره نیست، به غیر دوازده امام چهارده معصوم، هیچ کسی را کاره ندانی. برای خودت مشاور درست نکن. عزیز من، این مشاورها که درست می‌کنی، از فکر خودت درست می‌کنی. هیچ کسی مشاور نور نیست. اینها را خدای تبارک و تعالی از نور خودش خلق کرده. چه کسی نور است؟ تمام بشر ظلمت است. والله، تمام انبیاء ظلمت است، اگر علی بن ابوطالب را

قبول نداشته باشد. انبیاء هم درجه شان، انبیاء هم نورشان، انبیاء هم تمام صفاتشان به واسطه این است که صفات خدا را قبول کنند. صفات خدا علی بن ابوطالب است. من همه را یک جور می بینم. من انبیاء را با شما یک جور می بینم. تو اگر قبول نداشته باشی به درد نمی خورد، او هم اگر قبول نداشته باشد به درد نمی خورد. چرا؟ والله، روایت داریم یا هفتاد یا هفتصد چنین شنیدم، اگر انبیاء همه با هم باشند، علی بن ابوطالب را یک قدری کوتاهی کنند، قبول نداشته باشند، خدا می گوید: می سوزانمتان. چه خبر است؟ تند می شود مطلب. چرا می سوزاند؟ چرا می سوزاند اهل علم؟ بگویید ببینم چرا می سوزاند؟ انبیاء که عصمت

دارند، چرا می سوزاندشان؟ یکی بگوید. (صلوات) آقایانی که این نوار را گوش می دهند، اگر یک قدری مسامحه می شود ما در فکریم یک حرفی که می زنیم با مشورت رفقای عزیز باشد. یک قدری تامل می کنیم که یک مطلبی ساخته شود. مورد ایراد بعضی ها که این نوار مبارک را گوش می دهند نشود (صلوات).

چرا انبیاء را می گوید می سوزانم؟ آن عصمتی که می گوید به انبیاء دادم، موقت است. عصمتی که به آن انبیاء داده موقت است. اگر امر علی ابن ابوطالب را اطاعت نکنند از عصمت می افتند. خدا آنها را می سوزاند. عزیز من، قربانت بروم، ولایتی که به تو داده، عصمت است. عصمتش را خدا به تو داده. مبادا ولایت را فراموش کنی.

مبادا خدشه به این ولایت بزنی. خدا عصمتش را به تو داده. خیلی باید توجه کنیم این ولایت چیست. درباره حضرت زهرا داریم، می‌گوید: «یا عصمت الله»، ای عصمت خدا. حالا اگر عصمتش را به انبیاء داد، موقت است، می‌گیرد از او، می‌سوزاندش. تو هم همانی. به تو هم عصمت داده. اگر عصمت را قبول نکنی یا خدشه بزنی، به عصمت قسم، تو را می‌سوزاند. به اینکه من نمی‌دانم درس فلان، درس چیز خواندم [نیست]. اینها نمره‌ای است که خودت به خودت می‌دهی. عظاما کسی است که یک کاری کند که در خلقت کسی نکند. به تو این را گفته‌اند و تو هم خلاصه روی این حساب می‌کنی. بیشتر از این حرف نزنم. عزیز من آن نیست. عظاما آن

است که یک کاری کند، به خلقت تصرف کند. علی بن ابوطالب عظاماست، خورشید را برگرداند. اگر تو تصرف آسمانی داری عظمایی، نه تصرف مردمی. تصرف مردمی روی این است که خود مردم به تو یک نمره‌ای داده‌اند یا خودت از مردم یک نمره‌ای گرفتی و به خودت وصل کردی. این آن نیست. این مثل یک لباسی است که تو پوشیدی. لباست را در قیامت می‌کنند، تو را پای محاکمه می‌آورند. آن لباس از تو کنده می‌شود. یک وقت مورد سوال هم می‌شوی. عزیز من، به رتبه مردم گول نخور. به چهار تا آقای مهندس، آقای دکتر، آقای فلان آن آقای اگر به آقا وصل باشد، یعنی آقا امیرالمؤمنین، به آن نمره وبال. اگر این نمره به مردم

وصل باشد، مثل همین نمره‌هایی است که خیلی به درد نمی‌خورد. این را تو رویش نوشتی. او باید تایید کند. اگر این نمره‌ها به آن نمره‌ها وصل باشد، خیلی خوب است. چطور نمره‌ها وصل می‌شود؟ خدای تبارک و تعالی تایید می‌کند. یک دفعه می‌گوید: من اعمال متقی را قبول می‌کنم. یک دفعه مثل شخص شما که در یک آبادی هستی، یک آبادی حفظ می‌شود. چرا آبادی حفظ می‌شود؟ اگر دوباره یکی گفت چرا حفظ می‌شود؟ داریم یک روایتی، آن کیست که در شیخان دفن است؟ زکریا بن آدم، گفت: من قم نمی‌مانم، قمی‌ها خدعه‌کار شدند. زکریا بمان، به واسطه تو قم حفظ است. چرا حفظ می‌کند؟ چون که یک دریاچه از ولایت به این باز شده.

به واسطه شخص زکریا حفظ نمی کند. شخصیت من ارزش حفظ کردن ندارد، اما آن تجلی ولایت که به این شده، این عنصر یعنی این هیکل ارزش پیدا کرده. به توسط این، قم را حفظ می کند. چرا حفظ می کند؟ حرف سر این است. خدا زکریا را احترام نمی کند، ولایت را احترام می کند. همین جور که خدا می گوید تمام خلقت را به واسطه شما کردم، حالا آن گناه ها که می شود، این وجود که در این آبادی هست، به واسطه این وجود، این گناه ها را عفو می کند. حضرت آیت الله فرمودند مثل کر پاک می کند! اما آبش غصبی نباشد آیت الله! تو آبت را آوردی، غصبی است، کجا کر پاکت می کند؟ نجست هم می کند. (حضار: آن مؤمن خودش به کر وصل است)

صحیح است، درست است. آن متقی، متقی ای است که به ولایت وصل است، کر شده. پس نمره ها که ما به خودمان می دهیم، نمره کر نیست حرف من این است. نمی توانم یک قدری فاشش کنم. شما خودتان باید توجه کنید. فهمیدید؟ این حرفها، نمره های خلق فایده ندارد عزیز من، قربانتان بروم توجه فرمودید یا نه؟ احسنت به تو، درست است. (صلوات)

پس بنا شد در تمام این خلقت، هر کسی که ارزش پیدا کرد، به واسطه توحید و ولایت است. چرا به واسطه توحید و ولایت است؟ ولایت امر توحید است. عزیز من، اگر تو ولایت را احترام کردی قبول کردی، خدا را قبول کردی. اگر خدا را قبول کردی، کلام خدا را قبول کردی. والله اگر

ولایت را قبول نداری، جسارت به کلام خدا، قرآن مجید کردی. تمام گلوله‌های خونم این است. اگر ولایت را قبول نکردی، توهین به خدا کردی. توهین به امر خدا کردی. توهین به ولایت کردی، توهین به قرآن کردی. تمام گلوله‌های خونم این است، چون که امر خدا علی است. (صلوات)

عزیزان من، جان من، عزیزان من، باید روی این حرف‌ها حساب کنیم. از کجا بفهمیم؟ از کجا بدانیم؟ از کجا در این جاده بیفتیم؟ از کجا این شامل حال ما بشود؟ از کجا این در گلوله‌های خون ما وارد شود؟ از کجا ما موفق شویم؟ تمام اینها که اگر می‌خواهید موفق شوید، یک چشم عالم‌بین باید داشته باشید. آن دو

چشمی که خدا گذاشته در تو، چهار چشم گذاشته در تو، یک جایی هم من گفتم این مطلب را، تکرار می‌کنم آن دو چشم دنیای تو را تامین می‌کند. عزیز من، اگر آن دو چشم نباشد تو دکتر نمی‌شوی. آقای دکتر باید درس بخوانی. آقای مهندس باید درس بخوانی. آقای مهندس باید امر استادت را اطاعت کنی. اطاعت تو، باید او را اطاعت کنی. از اطاعت امر آن استاد، استاد بشوی. باید دوباره تکرار می‌کنم، خیلی قشنگ درس بخوانی. درس دو بال است؛ یک بالش ترقی دنیاست، یک بالش که ولایت است ترقی آخرت است. این را باید فدا کنی. آن هم این دنیایت را تامین می‌کند، هم آخرت را. اگر درست را، دکتری ات را، مهندسی ات را، عالمی ات را این

حرفها را همه را چه کردی، در اختیار ولایت گذاشتی، ولایت هم دنیایت را تامین می کند، هم آخرتت را. اگر تو بخواهی درست را، دکتری ات را، مهندسی ات را، آیت اللهی ات را بزنی یک طرف، تو کوس جدایی انداختی. می گویی من منم، تو هم تویی. من نباید باشد. می گویی من منم، تو هم تویی. چه وقتی تو من نیستی؟ منت را بگذار کنار. همه اینها را بگذاری در اختیار ولایت. چرا خدا می گوید: من حمایت از ولایت می کنم؟ چرا می گوید که یک حکومتی اگر کفر باشد، عدالت داشته باشد [باقی می ماند]: اما اگر او [ظلم] باشد، سقوط می کند. آن عدالت به آن حکومت استقامت می دهد، کفرش سر جای خودش است. چرا؟

آن عدالتی که آن کافر دارد، مردم استفاده می‌کنند. اما آن آدمی که کوس به اصطلاح مسلمانی می‌زند، [اگر عدالت] نداشته باشد، آن مردم از عدالت این استفاده نمی‌کنند. معنی حرف این است. یعنی این الان کافر است، اما عدالت دارد، از عدالتش چه می‌شود؟ مردم استفاده می‌کنند، آن حکومت ادامه پیدا می‌کند. اما حکومتی که می‌گوید من اسلامم، این عدالت ندارد. این حکومت مورد ضلالت خودش است. چرا؟ مردم از عدالت استفاده می‌کنند، نه از ضلالت. ضلالت به خودش برمی‌گردد. چرا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: هر کاری کنی، برگشتش به خودت است. پس یک کاری کن اگر برگشتش به خودت باشد، پشیمان

نشوی. حرف من این است، دوباره این موضوع را تکرار می‌کنم، خوشم می‌آید از این حرف. تو باید نگویی ادامه اش ندادی.

ما چهارتا چشم داریم. دو چشم داریم که اینجا، یک جای دیگر هم گفتم، اینجا شما تامین شوید، قرآن ببینی، جلوی پایت را ببینی، خیلی چیز است، این چشم حیوانی است. به شما برنخورد. این را آن [حیوان] هم دارد. در چاله نیفتد، علف بد نخورد، آخر یک علف‌هایی است اگر بخورد می‌میرد، این را نخورد، چیز کند. آن چشم تشخیص هیکل تو را می‌دهد. تشخیص سلامتی تو را می‌دهد. تشخیص شرافت تو را می‌دهد. یعنی کسی شوی، مهندس شوی، دکتر شوی، یعنی یک عظمت

دنیایی به هم بزنی، پس آن چشم درست است. این چشم را حیوان هم دارد. اما دو چشم داریم، این از ولایت تامین می شود، آن چشم عالم بینی است. این چشم کتاب بینی است، یک چشمی است عالم بینی است. عزیز من، اگر چشم کتاب بینی داری، تو همانی. پرش نمی کنی. بیا از چشم کتاب بینی، کتاب ماوراء را هم ببین. من نمی گویم کتاب خلق را نبین، دوباره تکرار می کنم نمی گویم کتاب نبین. اما کتاب ولایت تویش نیست. یک پیش بینی هایی، یک برقی، یک چیزی می زند، آن هم مال این است. آن کتاب خلقت قرآن است. آن را باید ببینی، معنی اش را بفهمی، امرش را بفهمی، کجا نازل شده بفهمی، برای چه نازل شده

بفهمی، به که نازل شده بفهمی، چه کسی لیاقت داشته به او نازل شود را بفهمی. آنکه لیاقت داشته، حالا چه گفته بفهمی. ارزش آن را بفهمی. ارزش قرآن را بفهمی. آن وقت ارزش ولایت را بفهمی. خیلی کار دارد تا ما انسان شویم. انسان یک حرفی است، آدم یک حرفی است. من می خواهم شما انسان شوید. یکی می گوید دعا کن آدم شویم! نه، انگار آدم شدم، سیصد سال میانجی زخم و اینها [فاصله بیفتد]، من یک روز جلوی زخم اتفاق بیفتد ناراحتم. سیصد سال خانم را نبینی! نه حالا آدم شدیم! نه جان خودم والله، دو روز آدم خانم را نبیند ناراحت است. من در نوار هم لوده ام، شوخی خودم را می کنم، فهمیدی؟ شما بفهمید من چه چیز می گویم؟ می خواهم

به حالتان بیاورم.

تو باید متقی شوی، تو باید انسان شوی. انسان اگر شدی به دین دیانتتم، از هر لذتی است، تا حتی لذت مباحش هم خیلی به تو نمی چسبد. لذت ولایت به تو می چسبد. لذت خدانشناسی به تو می چسبد. لذت حرف خدا بزنی به تو می چسبد. چون که آن یک جلوه دارد. آن جلوه اش خیلی مهم است. بیایید عزیزان من حرف بفهمید. آن دو چشم انسانی خیلی کار می کند. تو ماوراء را می بینی. با چه می بینی؟ دوباره بگویم، با یقینت می بینی. تو اگر ماوراء را دیدی، دیگر دنیا مثل استخوان خوک در دهان سگ خوره دار است. این چیزی نیست که در این دنیا بروی پیش گناه کنی. تو آن را کوچک

می بینی که این را بزرگ می بینی. اگر آن را بزرگ بینی، این را کوچک می بینی. اصلاً به حضرت عباس باعث ذلت می بینی. بهترین رو را مثل گاو سیاه می بینی. می فهمی این گرفتارت می کند. گرفتاری را اگر اول بینی، آن را نمی بینی. آن آدمی که عرق می خورد، هروئین می کشد، تریاک می کشد، اگر گرفتاری اش را ببیند، والله آن کار را نمی کند. الان دو سه شاهی دستش آمده، مستش کرده، تنش هم ساز است و یک مستی رفیق هم دور خودش جمع می کند و تریاک می کشد، هروئین می کشد. اما اگر عاقبتش را ببیند این کار را نمی کند. تو هم اگر می گوید: «العاقبة للمتقين». می گوید یا نمی گوید قرآن؟ یعنی عاقبت را ببینی. من حرفم سر

این است که شما تفکر داشته باشید، عاقبت را ببینید. اگر عاقبت را ببینی، این دنیا برایت زندان است. چرا؟ اگر عاقبت را ببینی، خدا جا و مکان تو را آنجا قرار داده. اینها که تو داری می بینی، اینها ذلت است. من والله به دینم من می خواهم شما را به عزت برسانم. آنچه را که توان دارم تا نفس دارم، دست از کارم برنمی دارم که شما را به عزت برسانم. عزت کجاست؟ آنجاست که وارد بهشت می شوی، زنگ می زنی، می گوید: علی. در علی می خواهم شما را وارد کنم. در مکانی که امیرالمؤمنین برای شما قرار داده، می خواهم آنجا شما را خلاصه وارد کنم. حالا بگوییم نه، آقای دکتر اینجا را درست کرده، خیلی درست کرده. اصلاً این خانه آخرت است. همین جا

خانه آخرت است.

یک وقت آمد زن هارون برود، دید بهلول دارد یک چیزهایی درست می کند اینجا. گفت: این چیست که درست می کنی؟ گفت: این خانه آخرت است. گفت: می فروشی؟ گفت: آره. گفت: چقدر؟ گفت: مثلاً صد تومان. حالا می خواهد صد تومان از این دریاورد بدهد به فقرا. ببین گفت می فروشم. زن هارون زبیده بود، یک پولی داد و یکی از این خانه ها خرید. رفت به هارون گفت: خبر داری؟ گفت: آره، ما یک خانه خریدیم. شب خواب دید، یک خانه ای به این دادند چه خانه ای! گفت: فلانی ما رفتیم خریدیم، اینجا هم به ما دادند. گفت: بیا این قباله آن خانه ای که خریدی. هارون گفت:

ما هم می رویم می خریم. کار ندارد که، یک خرده هم زیادتر به او می دهیم. رفت گفت: چه می کنی؟ گفت: که خانه آخرت می سازم. گفت: یکی اش را به من می فروشی؟ گفت: فروختم به آن کس که ندیده خرید. به تو نمی فروشم. هر چه گفت، گفت: به تو نمی فروشم، برو گم شو. فهمیدی؟ آخرت را ما نباید ندیده ببینیم.

یا علی